

دارد یکی از آنها انسانه زیر است  
در این قرن نظامی شاه قشورتشده معروف به سجادک حکمروایی  
می کرد. برای اینکه در برابر دشمنان خود را حفظ نماید دو عیله مازانی  
در روی شاه های خود نگه داری می کرد که گفت می تند طایف آنها نیز  
آمیخته بوده است. چندیست بعضی مجبور بودند که یکی از شرایه خود  
را برای لعلت این مازها آماده نماید. یکدیروز یکی از آنها به شاه حمله  
نمود و ملزمن را خورد و دو همدان دوزه نزدیک کس ناید بد شهربان  
ملازم بر این شایه خوردستی اگر هزار چند عمل تاریخی دیگر را در منطقه تاریکی  
و تاریکی که به سرد یاد آور شده است. شرح های سلسله های قدیم و علمی توان بر  
فرزیره لعل، کرمان و سنگت تخت یافت. قدم براری و خاک براری بیشتر در ملاحظاتی  
مذاهب حاکم مازانیه این قولانی خواهد کشاند که

# پژوهشی دربارهٔ سراج التواریخ و ملافیض محمد کاتب

مرحوم حسین نایل □  
پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

سالنامه علمی و تحقیقاتی در زمینه تاریخ و فرهنگ ایران  
اشاره

اکنون که این یادداشت برای چاپ منجدد به فصلنامهٔ وزین «سراج» تقدیم  
می گردد، مناسب به نظر می رسد تا نکتهٔ دقیق و ظریف دیگری که به پشتکار  
و همت دانشدوستانهٔ مرحوم نایل دلالت دارد، نیز ذکر گردد. بلی، مراجعه به او  
از طرف بنده به موافقت و خواست و اجازهٔ مدیر و ناشر دانشور (نقد و آرمان)<sup>۱</sup>

۱- «نقد و آرمان» مجله‌ای است که در گسترهٔ فرهنگ، سیاست و تاریخ با مدیر مسوولی آقای ولی پرخاش  
احمدی، هر شش ماه یکبار در آمریکا منتشر می‌شود. مقاله حاضر، از شمارهٔ ۴ و ۵ و ۶ (مؤرخ پاییز ۷۵  
و پاییز ۱۳۷۶) این مجله گرفته شده و توسط دانشمند معظم آقای داکتر سیدعلی رضوی غزنوی جهت چاپ  
منجدد به مجله «سراج» فرستاده شده است. (سراج)

صورت گرفته بود. نایل با قبول آن تقاضا مقاله تحقیقی مفصل مطلوب را تهیه و ارسال داشت اما از سوء تصادف، پاکتی که از پیشاور تسلیم هست شده بود، در راه گم شد. از نرسیدن نوشته مذکور به برادر نایل آقای حسن حصارى (سابق کتابدار انجمن تاریخ) به پیشاور اطلاع داده شد، خلاصه اینکه وقتی بار دیگر مقاله مطلوب ارسال شد و به دست ما رسید معلوم گردید که نویسنده سختکوش، با حالت رنجور و دست لرزان مقاله را از نو نوشته و فرستاده است و برادرش هم از باب احتیاط این بار آن را در دو پاکت جداگانه به پست خانه داده است و آن پاکتها هم به فاصله نسبتاً زیاد از هم به مرجع خود مواصلت کرده‌اند و بدینسان چاپ مقاله در یک شماره میسر نگردیده است.

علی رضوی غزنوی

تا حدود سی - چهل سال پیش از امروز، جز چندتن از تاریخ‌پردازان و محققان شناخته شده، کسان دیگر از اهل سواد و کتاب، نام فیض محمد کاتب را نشنیده بودند و کتاب سراج التواریخ را نمی‌شناختند. آن تاریخ‌گزاران بزرگوار هم که کاتب را می‌شناختند و از کتابش در نوشته‌های خود سود می‌جستند، نخواستند، و یا مشروع نپنداشتند، که او را به جامعهٔ زبانی و فرهنگی و نسلهای آیندهٔ کشور معرفی نمایند و این شاخصهٔ فرهنگی سدهٔ پسین را با توجه به سیاست سکوت، نادیده گرفتند و توجه نفرمودند که به فراموشی سپردن و پنهان داشتن او چنان است که بخواهند آفتاب را پنهان نمایند؛ و نیز چنانکه آشکار است آنان جز با سراج التواریخ، با هیچ یک از دیگر آثار کاتب آشنایی نداشتند. در اینکه مؤرخان ما راجع به کاتب خاموشی اختیار کرده‌اند، نکتهٔ جالبی از نویسنده و پژوهشگر بنام وطن‌داکتر علی رضوی به یادم آمد که نامناسب نمی‌نماید در اینجا نقل شود: «... به نظر بنده اگر آن مبارز دانشور و آزادمرد (میر غلام محمد غبار) که عمرش در راه حق طلبی برای مردمش گذشت. می‌خواست راجع به کاتب سطری چند به قلم آرد، بنابه مقدار استفاده‌یی که او از آثار قیمندار وی در کتاب معتبر خود کرده حتماً می‌نوشت که اگر سراج التواریخ نبود، افغانستان در مسیر تاریخ به شکل کنونی خود یعنی بدین خوبی و نقاست و جامعیت به وجود آمده نمی‌توانست»<sup>۱</sup>.

نگارندهٔ این یادداشت که سالها پیش با سراج التواریخ یک آشنایی ابتدایی داشتم، باری بر آن شدم که این کتاب مهم ولی کمتر شناخته شده را سر تا پا بخوانم و در معرفی آن و مؤلفش چیزی بنویسم. وقتی خواستم از دست‌اندرکاران تاریخ و وطن‌سخنی و مطلبی درین زمینه به دست آورم تا رهنمای کارم باشد، متأسفانه این جستجویی نتیجه

۱. نگاه کنید: کاروان، سال سوم، شماره (سرطان ۱۳۷۵)، دورهٔ جدید، کالیفورنیا، امریکا.

ماند. در هر حال، با مطالعه سراج التواریخ و مرور تحفة الحیب، با شمار دیگر از آثار و گوشه‌های دیگر از شخصیت کاتب آشنایی میسر شد. معرفی سراج التواریخ در شماره ۴ سال ۲۴ مجله ادب (۱۳۵۵) و آشنایی ابتدایی با حیات و اوقات کاتب که از لابلاي نوشته‌های او استنباط یافته بود، در شماره ۳ سال ۲۵ همان مجله (۱۳۵۶)، از این قلم، به چاپ رسید.

در جریان سالهای پس از آن، در اثر تحولاتی که در کشور پدید آمد، معلومات و بررسیهای بیشتری راجع به کاتب و آثارش، در اینجا و آنجا صورت پذیرفت و نکته‌های ناگفته درباره زندگی او و نیز دستیابی به حداکثر نوشته‌های او امکان پذیر گردید.

در این پژوهش سعی بر آنست که با توجه به بیشترین بررسی‌ها و تفسیرها و یادکردهایی که تا کنون انجام یافته و نیز با ملاحظه بعضی از دستنویسهای کاتب که بعداً شناخته شده و اسناد و مدارک نشر شده که پسانها به دست آمده، نوشته نسبتاً فراگیرتری به دست داده می‌شود تا هم مکمل بعضی از نوشته‌ها باشد و هم توضیحی بر برشهایی از مطالب نشر شده.

این گفته لودویگ آدامک که «فیض محمد را می‌توان نویسنده برجسته فصلهایی از تاریخ افغانستان دانست» کاملاً به جاست. فیض محمد کاتب وارث به استحقاق ابوالفضل بیهقی و میرخواند است که فصلهایی اساسی از تاریخ وطن ما را نوشته‌اند. به سخن دیگر، «فیض محمد کاتب بیهقی سده پسن، شاگرد راستین و ادامه دهنده راه ابوالفضل است. بدانسان که ابوالفضل بیهقی دانش و آزادگی و فضیلت را بنده درهم و دینار نساخت و در آن بلدای قرون وسطایی جوهر حقیقت را گاهی با آشکارانویسی و صراحت، و گاهی به نیروی ابهام و ابهام و طنز و کنایت در رگهای واژه واژه تاریخ آل ناصر جاری ساخت، فیض محمد کاتب نیز بخردانه مسیر بیهقی بزرگ را پیمود و با آنکه امیر، صفحه صفحه نوشته‌های او را می‌خواند، توانست با بهره گیری از قریحت توانا، چون چابکسواری که از راههای دشوار گذار به آسانی عبور کند، در بیان حقیقت، هم از صراحت و هم از کنایت ره توشه تهیه کند و نگذارد که حقیقت در آستانه قدرت مسخ و مثلث شود. سراج التواریخ، در واقع «ام التواریخ» دو قرن آخر افغانستان است و هیچ دانشمند و پژوهشگر افغانی و خارجی را سراغ نداریم که به تاریخ این دو قرن پرداخته باشد و از کاتب و تاریخ بزرگ او بهره نیندوخته باشد»<sup>۲</sup>.

فی الحقیقت آن فصلهای تاریخ کشور ما در آثار فیض محمد کاتب که روشنگر

1. Ludwig Adamec, A Biographical Dictionary of Afghanistan (Graz, Austria, 1987), P.48.

۲. نک: «پیام انجمن نویسندگان افغانستان»، پیامها و مقالات سمینار بین‌المللی به مناسبت صدمین سالزاد فیض محمد کاتب، به اهتمام جلال‌الدین صدیقی، کابل، ۱۳۶۵.

حوادث یکصد و اند سال اخیرند، از سرچشمه‌های دست اول و پیش‌زمینه‌هایی به شمار می‌آیند که مؤرخان زمانه‌های پسین از آن با اطمینان در نوشته‌های خود بهره گرفته‌اند. کاتب مرد دانش و سیاست و دیانت بود و میراث بزرگ او بازتابگر فضل بی‌پایان، وسعت اطلاعات، قلم توانا و حوصله سرشار او دانسته می‌شود.

به گزارش رومودین، افغانستان‌شناس روس، «نخستین پژوهشگران شوروی [فعلاً روسیه] که با مؤلف سراج التواریخ آشنایی یافتند عبارت از هیأت دیپلوماتیک شوروی در کابل بودند که در سال ۱۹۱۹، پس از برقراری مناسبات دوستی به کار آغاز کردند. در آن وقت افغانستان تازه به استقلال رسیده، در آستانه برگزاری اصلاحات قرار داشت که توسط امیر جوان امان‌الله خان آغاز گردیده بود... ای. ام. ریسنر (دانشمند افغانستان‌شناس) عضو برجسته هیأت بود. هیأت درباره خصوصیات و اوصاف فیض محمد، نظر به برداشت و خاطرات شخصی‌شان چیزهایی نوشته بودند: «... حضور فیض محمد در محافل دربار حتمی بود. او ظاهر نامنظم داشت و دارای چشمان خورد بود. ابروان اندوهگین و افتاده بر چهره‌اش سنگینی می‌کرد. او هرگز به آدم زیباروی نمی‌ماند. فیض محمد در میان افراد پایین‌رتبه دربار، خاموش‌ترین و کم‌حرف‌ترین آنان بود. در چهره‌اش، در جامه‌اش و در رفتارش نشانه‌هایی نبود که او را از دیگران برجسته‌تر سازد. لیکن او همه چیز را زود درک می‌کرد و تمام اتفاقات، رویدادها و کارهای امیر را در حافظه نگه می‌داشت. او صاحب قریحه عجیبی بود. می‌کوشید در جایی حضور یابد که چیزهایی مهم و حرفه‌های تازه وجود داشت. با دقت خارق‌العاده‌یی به همه چیز گوش می‌داد... دانش زیاد، گوشه‌گیری در زندگی، اندوخته‌ها و خاطرات سفرهای بی‌شمار، او را به یک شخص مرموز و شگفت‌انگیز مبدل ساخته بود»<sup>۱</sup>.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

ژانل جامع علوم انسانی

### چشم‌اندازی بر نوشته‌های کاتب

فیض محمد کاتب این طلایه‌دار خستگی‌ناشناس فرهنگ و وطن ما، حدود بیش از چهل و پنج سال از هفتاد و یک سال عمر گران سنگ خود را بدون وقفه و فروتنانه در پژوهش و تحقیق و نگارش آثار به‌امند و کم‌نظیر، در ارتباط به مسایل یک دوران پرتنش جامعه افغانستان صرف نمود. او از گزارش و حفظ حساسترین و گذراترین لحظات و دقائق سرگذشت پر از فراز و فرود وطن هم غفلت نورزید و آنچه را که در آن روزگار رنجبار و بی‌سامان بر مردم می‌گذشت، با امعان نظر و مآل اندیشی از نظر دور نمی‌داشت. او به صفت یک تاریخ‌نویس رسمی مکلف بود تمام پیشامدها را مطابق با سیاست

۱- صنعت چاپ در افغانستان، ترجمه اسدالله ندیم، مجله سیاوون، شماره ۷ و ۸ (۱۳۶۹).

دربار وقت و متکی بر اسناد رسمی دولت در سطح یک تاریخ رسمی به گزارش بیاورد و اضافه بر آن چیزی نگویید، و در مورد آنچه باید پنهان بماند و به رشته نیاید، لب نگشاید. ولی او داهیانه و رسالت‌مندانه سعی به خرج داد تا با حفظ رضایت دربار، نیمرخ‌های از شرایط نامساعد آن تاریک‌روزگاران را به زبان طنز و کنایت و در لفافه الفاظ و پوشش‌های ادبی قابل هضم بسازد و بیان نماید و دین خود را در برابر مردم ادا کند. آنگاه نیز که او از مجازات سنگین و شکنجه‌های قرون وسطایی که بر مردم اعمال می‌شد، سخن می‌گوید و احیاناً مردم را مستوجب آنهمه ناملایمات می‌داند، نه بدان معنی است که اعمال ظالمان را تایید می‌کند، بل می‌خواهد رفتار پیدادگرا نه آنان را هرچه بیشتر افشاء نماید و آیندگان را از آن خبر دهد.

در آثار چاپ نشده‌یی که از کاتب برجای مانده است و دست تصرف روزگار بدانها نرسیده و قسمی در آرشیو ملی نگهداری می‌شوند (اگر اکنون ضایع نشده باشند)، سخنان دست اول و مطابق به واقع از اوضاع ناروشن وطن به گونه فزون از قیاس استغراق یافته‌اند که پژوهنده امروزی را به حیرت اندر می‌سازد. کتابهای فیضی از فیوضات و تذکر انقلاب نمودهایی از آن آزاداندیشی و موضع‌گیری اجتماعی او دانسته می‌شوند.

به اساس یک سنجش ابتدایی، آثار چاپ شده و چاپ نشده کاتب در مجموع از ۶۰۰۰ صفحه بالغ می‌گردد و آنچه به خط خوش و یا خط عادی او بازنویسی شده از ده هزار صفحه می‌گذرد. شناخت و تحلیل و بررسی همه جانبه پدید آورده‌های کاتب و درک و ویژگی‌های آن از نظر جامعه‌شناسی و شیوه تاریخ‌نویسی در زمان او، و نمودهای حقایق اجتماعی در آنها، کار بزرگی است که انجام آن به سادگی میسر نیست و باید با مساعدت شرایط و مجال کافی و توسط افراد باصلاحیت به فرجام آورده شود.

آنچه از میراث توجه‌پذیر کاتب برجای مانده و در دسترس فرهنگیان و پژوهشگران وطن قرار دارد، عمدتاً به دو بخش تقسیم می‌شود: الف) نوشته‌ها؛ ب) بازنوشتها. نوشته‌ها یعنی آنچه که خود کاتب نوشته است. و بازنوشتها یعنی آنچه که به خط او بازنویسی، استکتاب و استنساخ یافته‌اند.

از میان مؤلفات کاتب، تحفة الحیب، سراج‌التواریخ، و تذکر انقلاب بیشتر مورد توجه پژوهشگران واقع گردیده و به بررسی گرفته شده‌اند. از میان سه اثر، سراج‌التواریخ زیاده‌تر از دوتای دیگر توجه مؤرخان و محققان داخلی و خارجی را برانگیخته است و مورد تبصره و تحلیل قرار گرفته است.

قبل از آنکه درباره سه اثر یادشده به تفصیل سخن به عمل آید، لازم به نظر می‌رسد که از دیگر آثار کاتب که از شهرت کمتری بهره‌مندند به اختصار یادآوری صورت بگیرد و بعد درباره سه اثر معتبر او گفت و گو به عمل آید.

### الف) نوشته‌ها

- تاریخ حکمای متقدم، مطبوع، در این اثر از حیات حکمای افسانوی کهن بحث می‌شود.
- امان الانشاء، غیر مطبوع، حاوی مطالب متفرقه.
- نژادنامه افغان، مطبوع. این اثر را عبدالرحمن مودب السلطنه اصفهانی مدیر چهره‌نما، در جلد پنجم امان‌التواریخ جاداده و بعداً یک نسخه جداگانه آن توسط مریم میراحمدی، با مقدمه و تعلیق، پیوست مجله تحقیقات تاریخی (تهران، ۱۳۶۸) بدون اینکه مؤلف آنرا بشناسد، به چاپ رسیده است و گویا چاپ جداگانه دیگر هم از آن صورت پذیرفته باشد.
- مجموعه منتخب، غیر مطبوع. شامل مطالب گوناگون در زمینه‌های مختلف.
- فیضی از فیوضات که صفحاتی از آن در کتاب تاریخ سیاسی افغانستان تألیف مهدی فرخ آورده شده و گویا در اختیار خانواده فرخ قرار دارد. تاریخ مذکور تا صفحه ۲۰۹ این اثر را نشان می‌دهد و اینکه تعداد صفحات بعدی آن چه قدر خواهد بود، معلوم نیست.

- یادداشتهای مربوط به وقایع نقاط مختلف افغانستان، در ۱۴۷۸ صفحه، غیر مطبوع.
- جلد چهارم سراج‌التواریخ، وقایع عصر امامیه و فقرات شرعی که به تحریر آورده شده‌اند و فعلاً موجود نمی‌باشند. درباره هر کدام از این سه اثر مطالب قابل یادآوری وجود دارد که به گزارش خواهد آمد.

### ب) بازنوشتها

- بازنوشتها یا دستنوشتهای کاتب بیشتر شامل تألیفات خودش می‌باشد که باقی مانده‌اند، و آنچه از نوشته‌های دیگران است علی‌الظاهر به اراده مقامات وقت و ندرتاً به میل خود کاتب، به خط خوش استنساخ شده و در سال ۱۳۱۱ قمری در جلال‌آباد به انجام رسیده است.
- دیوان شهاب ترشیزی، در ۳۵۸ صفحه، به خط نستعلیق با تذهیب و جداول مطلقاً بازنویسی و در آرشیو ملی موجود می‌باشد. به احتمال قوی این دیوان را کاتب به علاقه شخصی خود دوباره نویسی کرده است.
- فیوزهای ضربدار، ۱۰۲ صفحه. این اثر مربوط امور نظامی است که از طریق ترکیب کردن و به‌گداز آوردن وسیله انفجاریه‌یی به نام (Fuse) بحث می‌کند. (تاریخ کتابت ۱۳۱۷ قمری).
- امان‌التواریخ، جلد اول، ۲۷۴ صفحه. استنساخ این نسخه به قطع بزرگ در ۱۳۰۱ شمسی (۱۳۴۰ قمری) صورت پذیرفته است.
- امان‌التواریخ، جلد سوم. این نسخه را که به نظر این نگارنده نرسیده است، آقای

- نیلاب رحیمی در شماره اول سال ۱۳۶۰ مجله کتاب از جمله کارهای کاتب دانسته است.
- امان التواریخ، جلد چهارم، ۴۵۴ صفحه. کاتب از بازنویسی این نسخه در ماه حوت ۱۳۰۱ شمسی فراغت حاصل نموده است.
  - امان التواریخ، جلد هفتم. نسخه عکسی این مجلد در کتابخانه اکادمی علوم در کابل موجود است. گرچه در پایان نسخه امضای کاتب دیده نمی شود، مرحوم مایل هروی که در شناخت خط مهارت داشت، خط آنرا از کاتب دانسته است.
  - تحفة الجیب، جلد دوم، ۸۸۵ صفحه. درباره این اثر که در ۱۳۲۲ قمری به انجام رسیده، بعداً بحث خواهد شد.
  - تحفة الجیب، جلد سوم، ۲۳۶ صفحه. این بخش که به حوادث ۱۲۹۷ تا ۱۳۰۷ قمری ارتباط دارد، به سبب ممانعت از چاپ تحفة الجیب، ناتمام مانده است.
  - سراج التواریخ، جلد ۱-۲، در ۱۰۸۶ صفحه. در حواشی این نسخه یادداشتهای حبیب الله خان و بعضی از رجال سرشناس دربار وجود دارد. تاریخ کتابت این اثر سالهای ۱۳۲۵-۱۳۳۰ قمری است.
  - سراج التواریخ، جلد سوم، در ۱۰۰۴ صفحه. این نسخه که احتمالاً مسوده اولی جلد سوم است و سانسور نشده است، در اختیار آرشیو ملی قرار دارد.
  - سراج التواریخ، بخش آخر از جلد سوم، ۴۱۶ صفحه. این بخش از چاپ باز داشته شده بود.
  - سراج التواریخ، اجزای ۹۲ گانه از جلد سوم، در ۲۹۴۴ صفحه. هریک از این اجزا ۳۲ صفحه دارد و به صورت دقیق و خوش خط پا کنویس شده است.
  - تاریخ حکمای متقدم، ۱۸۹ صفحه. مطبوع است و از روی خط مؤلف آفست شده است.
  - تذکر الانقلاب، در ۲۰۹ صفحه. بعداً درباره این اثر حرف زده خواهد شد.
  - فیضی از فیوضات. احتمال قوی اینست که این اثر به خط مؤلف بوده باشد، زیرا چنین اثر انتقاد آمیز را نمی توانست به کس دیگر بدهد تا رونویس کند.
  - امان الانشاء، ۳۶۲ صفحه. دارای مطالب متفرقه می باشد که بیشتر به انشاء و اصول نگارش و ادب تعلق دارد.
  - مجموعه منتخب، ۳۴۶ صفحه. شامل مطالب گوناگون انتخابی می باشد.
  - یادداشتهای مربوط به وقایع نقاط مختلف افغانستان، ۱۴۷۸ صفحه. این یادداشتهای از جمله اسناد خریداری شده از خانواده کاتب است.
- باید گفت که کاتب خط نستعلیق را خوب می نوشت و می توان صفت خوشنویس را بر او اطلاق کرد. اما نمی توان او را در هنر خوشنویسی استاد نامید. حالا که با اثرهای غیر معروف و دستنویسهای کاتب آشنایی مختصر به دست آمد،

راجع به سه اثر مشهور او یعنی تحفة الحیب و سراج التواریخ و تذکر الانقلاب بحث می‌شود.

### تحفة الحیب

از سال ۱۳۱۰ قمری که کاتب شامل دارالانشاء گردید، به خاطر داشتن خط خوب و سواد کافی، به استنساخ بعضی از کتب مورد توجه دربار مؤظف ساخته شد و تا سالهای ۱۳۱۸-۱۳۱۹ بدین امر اشتغال داشت و پس از آن مأمور تألیف و تدوین تاریخ کشور گردید. اولین اثری که او به تدوین آن اقدام نمود تحفة الحیب بود که شاید نام آن توسط خود حیب‌الله خان و یا بعضی از مقربان دستگاه امارت انتخاب شده باشد. نگارش جلد اول و دوم این کتاب که قبل از ۱۳۲۰ قمری آغاز یافته بود، به سال ۱۳۲۲ پایان پذیرفت. در جلد اول حوادث ۱۱۶۰ تا ۱۲۵۸ بازتاب داده شده، و در جلد دوم آن گزارش رویدادهای سالهای ۱۲۵۹ تا ۱۲۹۷ (جلوس دوست محمدخان تا سقوط محمد یعقوب خان) را دربرداشت. قید مبدا این تاریخ و شاید هم قید مقطعی آن به دستور دربار تعلق دارد. جلد اول تحفة الحیب به خط غلام قادر کاکری و بدون تاریخ کتابت است که دارای ۵۶۸ صفحه و قطع ۱۷×۲۸ می‌باشد و جلد دوم آن به خط خود کاتب در ۸۸۵ صفحه با قطع جلد اول است و هر دو نسخه در آرشیو ملی محفوظ‌اند.

امیر حیب‌الله خان با دو سه تن از منشیان و رجال معمر و مجرب دربار، تحفة الحیب را مورد غور و بررسی قرار دادند و عمل سانسور را بر آن جاری نمودند. چون مؤلف آنچه را از وقایع عهد مورد نظر از لابلای کتابها و اسناد و مدارک دست داشته و استدرکات خود دریافته بود و می‌دانست، با تمام خصوصیات و جوانب آن در اثر خود منعکس ساخته بود، موارد زیادی از آن به سیاست دربار موافق دانسته نمی‌شد، لذا امیر و همکارانش، اعتراضات و یادداشت‌هایی در حواشی کتاب نوشته و بر پاره‌یی از مطالب و پاراگرافها خط کشیده و درج آنرا در تاریخ آن عهد غیر ضروری و بی‌لزوم و انمود کردند. کار تصحیح و حذف و اضافه مطالب تاریخی تحفة الحیب به جایی رسید که بعضی از اعضای هیأت به منظور فضیلت نمایی، اظهار نظرهایی خارج از صلاحیت خود بر آن کردند، و حتی در برخی از موارد، از بی‌حرمتی و اهانت بر مؤلف اجتناب را جایز نشمردند. بالاخره یکی از اعضای هیأت در حاشیه کتاب نوشت:

«اصلاح و تصحیح آن بجز آنکه سر از نو نوشته شود ممکن ندارد».

بر اثر این نظریات محافظه کارانه و حسادت آگین که عبارت «ممکن ندارد» معرّف صلاحیت آن است، کتاب تحفة الحیب مصادره و از چاپ بازداشته شد، و مؤلف بعد از سرزنشها و تأکیدها، مجدداً به نگارش تاریخ مورد نظر، و با عنوان دیگر، مؤظف گردید. باید یادآوری شود که در جلد اول تحفة الحیب که دوره محمدزایی را دربر ندارد، تصحیحات کمتر صورت گرفته و بالای بعضی از سطرها به خصوص در ارتباط به شاه



محمود، خط کشیده شده که با وصف آنها خوانده شده می تواند. جلد دوم که به اجداد حبیب الله پرداخته است بیشتر مورد غور و دقت قرار گرفته و مطالب فراوانی را از آن حذف و یا بدان اضافه نموده اند و نیز تبصره های متعددی از طرف هیأت بازرسی در حواشی کتاب صورت پذیرفته است که گاهی بجا و مناسب می نماید و زمانی غیرموجه. در حاشیه صفحه ۱۳۲ درباره کلمه «مضرب» ابراز نظر شده است: «مضرب که فارسی آن جای زدن است لفظ رکیکی به نظر می آید. هر جا که لفظ مضرب بیاید به عوض آن خیمه گاه یا اردوگاه نوشته باید شود»<sup>۱</sup>.

در حاشیه صفحه ۳۳۴ راجع به عهدنامه دوست محمدخان با انگلیسها در جمرود (در سال ۱۸۵۶) این نظریه از طرف یکی از اعضای هیأت ارائه گردیده است: «در اینجا هرگاه آن عهدنامه عیناً با همه فقرات آن نوشته شود بسیار بهتر است و اگر موجود نباشد و بدست آوردن آن در دارالسلطنه ممکن نشود از کتابهای تاریخ انگریزی ترجمه شود، زیرا اینگونه عهدنامه ها تاریخ را فایده بسیار بزرگی می بخشد»، ولی پس از آن، در صفحه ۳۶۹ موضوع ملاقات دوست محمدخان با لارنس (Lawrence) لازم پنداشته نشده، باطل ساخته شده است.

مرحوم استاد عبدالحی حیبی که باری جلد دوم تحفة الحیب را در دسترس داشته و از آن در نوشته های خود سودجسته، مقالتی در معرفی و اهمیت آن نوشته که در مجله آریانا به چاپ رسیده است. نقل نکاتی از آن مقاله برای شناخت بیشتر این کتاب خالی از فایده به نظر نمی رسد:

«... ولی مؤلف سراج التواریخ، قبل از تحریر این کتاب، هشت سال پیشتر به همان اسلوب و رویه کلاسیکی تاریخ نویسی که دارد، کتابی را به نام تحفة الحیب نوشته بود که اینک جلد دوم آن به خط خودش نزد نگارنده موجود است. کتاب ۴۳۰ ورق دارد. به نستعلیق خوبی نگارش یافته و وقایع عصر محمدزایی ها را حاویست و این همان نسخه است که حصص اولیه آن از نظر امیر حبیب الله خان گذشته و به امضا و خط وی تصحیح گردیده و نکات خوب تاریخی را حاوی است که برای مدققین تاریخ غنیمت و سخت پسندیده است.

این نسخه به غرض تصحیح وقایع به نظر رجال معمر آن عصر رسیده که از آن جمله مرحوم سردار محمد یوسف خان بن امیر دوست محمدخان است که در حواشی به خط و امضای خود برخی از وقایع چشمدید یا شنیدگی های خویش را از زبان امیر کبیر پدر خود حکایه کرده است. قاضی القضاة سعدالدین خان اکثر دیدنی های خود را در آن نوشته و یکی از منشیان آن عصر منشی محمد یعقوب خان و میرزا محمد مؤمن خان

۱- نسخه مذکور شماره گذاری نشده است و صفحات نشان داده شده به وسیله نگارنده مشخص گردیده است.

منشی وزیر اکبرخان بسی از وقایع را که شنیده در حاشیه نوشته است. ... نسخه موجود که منحصر به فرد و به خط و کتابت مؤلف و دارای امضاها و خطوط اشخاص مشهور و ثقه است، طوری که معلومات دارم تا کنون به نظر هیچ یکی از نویسندگان نرسیده و حتی کسانی که ملافیض محمد کاتب را دیده بودند و آشنایی داشتند نیز از وجود چنین کتابی خبر ندارند و نه از مؤلف شنیده‌اند.

برای اینکه چنین مسأله مهم (که در تحریر کتب تاریخی وطن اهمیت به سزایی دارد و هم باید وقایع و حوادث دوره امیر حبیب‌الله خان ضبط گردد) بعد از این از نظرها پوشیده نماند، سطری چند راجع به این کتاب نوشتم و به کسانی که در تاریخ دوره محمدزایی استقصا دارند و جزئیات وقایع را کنجکاوی می‌کنند مژده می‌دهم که این کتاب بسی از حوادث را روشن می‌سازد و حقایق تاریخی از آن کشف می‌گردد.<sup>۱</sup>

مؤلف در پایان جلد دوم، از تألیف جلد سوم تحفة الحیب که شامل وقایع بعد از ۱۲۹۷ خواهد بود. وعده می‌دهد. بنابراین او پس از فراغت از کار مجلدات اول و دوم، بلافاصله جلد سوم را به نگارش درآورده بود که از مصادره و عدم نشر تحفة الحیب آگاهی یافت. از این سبب این دفتر در صفحه ۲۳۶ متوقف گردید و همین دفتر نا کامل بعداً به آرشیو ملی عرضه شده که پژوهشگران از وجود آن اطلاع ندارند. نگارنده این جلد را دیده‌ام. اثر به خط خود کاتب است که گویا به سانسور و پاک‌نویس نرسیده است. حوادث کشور از ۱۲۹۸ تا ۱۳۰۷ قمری در این بخش بازتاب یافته‌اند. پیدا شدن جلد سوم تحفة الحیب یک امر قابل توجه پنداشته می‌شود و علاوه بر باز نمود وقایع سالهای فوق، شمار تألیفات و مخطوطات کاتب را بالا می‌برد.

باید گفت که تحفة الحیب کار دوره جوانی و کم تجربه‌گی کاتب است و از نظر پختگی انشاء و تفسیر وقایع به پایه سراج‌التواریخ نمی‌رسند. این هم قابل یادآوری است که مطالب تحفة الحیب از لحاظ زمانی و کلیات موضوع، عمدتاً در سراج‌التواریخ مورد استفاده قرار داشته است، مع الوصف از آن قسمتها و بخشهای آن که حذف شده و یا ممنوع دانسته شده، با توجه به جلد سوم آن که سانسور شده، می‌توان اثر جدا گانه‌یی به دست آورد که از لحاظ رویدادهای کتمان شده، اهمیت زیادی را دارا خواهد بود.<sup>۲</sup>

### سراج‌التواریخ

قبلاً یادآوری شد که سراج‌التواریخ در میان آثار کاتب از همه بیشتر توجه مؤرخان و پژوهشگران را معطوف داشته است. این از آن جهت است که سراج‌التواریخ نسبت به

۱- مجله آریانا، سال ۶، شماره ۵

۲- در مورد تحفة الحیب، از مقالات قبلی نگارنده که در شماره اول، سال اول مجله کتاب (۱۳۵۷) چاپ شده، استفاده بیشتر صورت گرفته است.

دیگر آثار او مشروحتر، جامعتر و توجه برانگیزتر است. واقعات و رویدادها به تفصیلی که در این کتاب ایضاح و بیان گردیده است، علی الظاهر در هیچ یک از کتب تألیف شده در این عهد آورده نشده‌اند. تنها در سراج التواریخ است که سیمای سیاسی عصر را در مقیاس وسیعتر می‌توان به مشاهده نشست.

زمانه‌بندی سراج التواریخ تقریباً همان تبویب مطروحه در تحفة الحبيب است، اما تسلسل واقعات در جلد سوم که اختصاص به زمان امارت عبدالرحمان دارد به جای سال ۱۳۱۹ در ۱۳۱۴ قطع گردیده و حوادث پنج سال بعدی آن در اثر تغییرات سیاسی از چاپ بازداشته شده است، مگر یادداشتهای این پنج سال نیز در میان اسناد خریداری شده از خانواده کاتب وجود دارد، که اگر به چاپ برسد واقعات سالهای ۱۳۱۴-۱۳۱۹ در این جلد تکمیل می‌شود.

جلد اول سراج التواریخ که پس از مصادرة تحفة الحبيب در ۱۳۲۲ قمری، کاتب به نگارش آن موظف شده بود، به سال ۱۳۲۵ به انجام رسانیده شده و به مکافات این موفقیت، تنخواه مؤلف از سه صد و بیست روپیه سالانه، به هزار روپیه از دیاد پذیرفت؛ اما از سبب به تأخیر افتادن جلد دوم که آن هم باید بلافاصله به اكمال می‌رسید و کاتب توفیق آنرا نیافته بود، سه صد و بیست روپیه از تنخواهش تا به انجام آن کار معطل قرار داده شد.<sup>۱</sup> اكمال تألیف جلد دوم و بررسی آن از طرف هیأت منتخبه مدت پنج سال را دربرگرفته و به سال ۱۳۳۱ قمری هر دو جلد یکجا اقبال چاپ یافتند. با دلچسبی خاصی که حبيب الله خان به اكمال زودتر این تاریخ داشت، معلوم نیست که چرا انجام آن مدت پنج سال دیگر (۱۳۲۵-۱۳۳۰) را احتوا کرده است. در این باره یک نظر اینست که شاید سر و صدای جنبش مشروطه‌خواهی باعث تشویش دربار و به تعویق افتادن چاپ این اثر شده باشد، به خصوص که کاتب خود نیز متهم به همکاری با مشروطه خواهان بود و نیز ممکن است عوامل درونی دیگری در میان باشد که ما تاکنون نمی‌دانیم.

جلد سوم سراج التواریخ که به گزارش واقعات سالهای ۱۲۹۷-۱۳۱۹ تخصیص یافته و بزرگترین بخش از سه جلد موجود می‌باشد، طوری که در صفحه اول آن دیده می‌شود به سال ۱۳۳۳ در مطبعة حروفی دارالسلطنة کابل امکان چاپ یافته است. اما مطلب جالب توجه این است که به موجب بیان صفحات ۸۵۲، ۱۰۵۴، ۱۱۷۳ و ۱۱۹۰ متن اثر، کتاب مزبور به سالهای ۱۳۳۴، ۱۳۳۵ و ۱۳۳۶ در دست تحریر و تألیف بوده است و این عجیب می‌نماید که تاریخ چاپ آن پنج سال پیشتر از انجام تألیف می‌باشد. برای اثبات این گفته از خود مؤلف گواهی آورده می‌شود: «و این حکم [حکم تهیه لباس جدید برای غلام بچه‌ها] تا حال که سال ۱۳۳۴ و زمان تألیف و تحریر این کتاب میمنت نصاب

خجسته آثار است، جاری و بر حال است»<sup>۱</sup>. در جای دیگر چنین آمده است: «... چنانچه از این تاریخ تا کنون که روز سیزدهم ربیع الثانی سال ۱۳۳۵ هجری مطابق ششم ماه فروری ۱۹۱۶ مسیحی است و مؤلف... این قصه را درج و ثبت این فرخنده کتاب نمود، عبدالله خان مزبور بر حال و مقرر خدمت محوّل خویشت است...»<sup>۲</sup>. و نیز در جای دیگر: «و این حواله جریبی تا کنون که ماه ربیع الثانی سال ۱۳۳۶ هجری است و قصه اش ثبت کتاب شد همچنان به نام لاقبولی مانده و همه ساله وکلای آن مردم در کابل خواسته شده و صرف و خرجی کرده پس می روند»<sup>۳</sup>.

همچنین از اعلانی که به منظور فروش مجلدات سراج التواریخ در شماره های متعدد سال ششم جریده سراج الاخبار افغانیه (۱۳۳۴-۱۳۳۵) به چاپ رسیده است واضح می شود که تا آن هنگام جلد سوم و چهارم این کتاب زیر چاپ قرار داشته و برای فروش آماده نشده بوده است: «چون کتاب مستطاب سراج التواریخ چهار جلد می باشد که اگر در یک وقایه شیرازه می شد، حجم کتاب موصوف کلان می شد، لذا اعلیحضرت همایون والا امر نمودند که جلد اول و دوم در یک وقایه شیرازه می شود و جلد سوم و چهارم آن که هنوز در زیر چاپ می باشد پس از آنکه از طبع برآمد و مقوا کرده شد اعلان فروش آن نشر خواهد شد»<sup>۴</sup>.

این امر بعید نمی نماید که همزمان با نگارش جلد سوم، مدارک و اسناد جلد چهارم نیز تنظیم و مسوده می شده است و از اینجاست که شرح و ادامه بسیاری از پیشامدها در جلد سوم، به جلد چهارم ارجاع یافته و حواله داده شده است که از جمله ۲۵ مورد آن به نظر نگارنده رسیده اند.

از این لحاظ که سراج التواریخ بالخاصه جلد سوم آن، علاوه بر کتب تاریخی موجود عهد، به روایت اسناد و مدارک دست اول مانند فرامین، مکاتیب، معاهدات، دفاتر متنوع ادارات و مقررات دولتی، عرایض و احکام، گزارشهای کارداران از ولایات و راپور وظیفه داران استخبارات، یادداشتهای رجال معتبر وقت و اسناد گوناگون دیگر که در دارالانشاء در دسترس مؤلف قرار داشت و خاطرات شخصی امیر و محفوظات افراد معمر و برجسته عصر و مسموعات و مشاهدات خود مؤلف و جز اینها به تحریر آورده شده، مؤثقتین و متقن ترین اثر، مربوط به روزگار مورد بحث به حساب آورده می شود و از لحاظ اهمیت تاریخ هیچ اثری در جامعیت به پایه آن نمی رسد و ارزش تاریخی آنرا دارا نمی باشد.

۱- همان، ص ۸۵۲

۲- همان، ص ۱۰۵۴

۳- همان، ص ۱۱۷۳

۴- نک: سراج الاخبار افغانیه، سال ۶، شماره ۲۴ (شوال ۱۳۳۵ قمری).

گرچه فیض محمدکاتب سالهای زیاد عضو دارالانشاء بود و پیوسته با منشیان سر و کار داشت و مناشیر مسجع و مقفای آنانرا همه روزه از نظر می‌گذرانید و از نظر آنها در نگارش اثر خود استفاده می‌برد، مع الوصف در انشای سراج التواریخ، صرف نظر از موارد به غایت اندک، از شیوه پیچیده منشیانه زیاده متاثر نگردیده و روشی را اختیار کرده که مخصوص خود اوست و کتاب او در مجموع یک اثر منشیانه نیست و از تصنعات و تعقیدات معمول منشیان فراغت دارد و خالی از تکلف است، بدان سان که خواننده را از مطالعه آن ملال دست نمی‌دهد و در فهم و درک آن دچار مشکلات نمی‌شود.

ازجانب دیگر چون فیض محمد تحصیلات علوم دینی داشت و زبان عربی را می‌دانست لذا در استعمال الفاظ آن زبان توجه بیشتر از خود نشان داده و نیز در بعضی از موارد به مناسبت‌های لازم با نقل آیات و احادیث و منقولات زبان عرب گفتار خود را قویتر و اثربختر گردانیده است. کلمات و اصطلاحات زبانهای انگلیسی و اردو و پشتو نیز در خلال نوشته‌های او دیده می‌شود که در غنای بیان او یاری می‌رسانند. حاصل سخن اینکه نثر سراج التواریخ همانطور که از نضج و استحکام بهره وافر دارد، از نظر سلاست و بلاغت لفظی نیز درخور اعتنا دانسته می‌شود، و می‌شود گفت در عصر او اثر دیگری را که از لحاظ مطابقت با موازین ادبی همپایه آن باشد نمی‌توان نشان داد.<sup>۱</sup>

با توجه به آنچه گفته آمد، سراج التواریخ مورد توجه دانشمندان عرصه تاریخ قرار گرفته، مقالات و تفسیرهایی در داخل و خارج کشور بر آن نوشته شده است. به قول یک افغان مقیم امریکا به نام «حنفی» که در سال ۱۳۶۷ در دهلی جدید برای نگارنده اظهار داشت، داکتر رابرت مک‌جزنی استاد دپارتمنت زبانها و فرهنگهای شرقی در یونیورسیتی نیویارک از سال ۱۹۸۳ مشغول ترجمه و شرح و تعلیق سراج التواریخ می‌باشد.

تیمور خانوف مؤلف کتاب هزاره‌ها که خود از سراج التواریخ زیاد بهره گرفته و در اهمیت آن سخنهایی دارد، در مقدمه اثر خود یاد آور گردیده که مؤرخ روسی سیمونوف جلد‌های اول و دوم سراج التواریخ را مورد شرح و تفسیر قرار داده است.<sup>۲</sup> رومودین افغانستان‌شناس روسی نیز از کار سیمونوف متذکر گردیده که این اثر را تاریخ رسمی افغانستان نامیده است و خود عقیده دارد که طبع و نشر این اثر به حیث یک مرحله مهم در تاریخ کتاب و کتاب‌نویسی در افغانستان به شمار می‌آید. پروفیسور مریم هارونواکه در سیمینار بین‌المللی یکصد و سی‌امین سالزادکاتب در ۱۳۶۶ (۱۹۸۸) شرکت ورزیده بود، ضمن مقاله‌یی که در محفل قرائت نمود، از کار رومودین، در مورد فیض

۱- در این بخش عمدتاً از مقاله دیگر نگارنده که در شماره ۴، سال ۲۴ مجله ادب به نشر رسیده استفاده صورت پذیرفته است.

۲- نک: مقدمه تیمور خانوف بر کتاب هزاره‌ها، ص ۲، ترجمه چاپ نشده.

محمدکاتب سخن به میان آورد. او گفت که دا کتر رومودین در زمان حیات خود توفیق نیافت که جز یک مقاله، دیگر تحقیقات خود را در مورد سراج التواریخ به نشر برساند، اما بعداً خانم وی اثرش را که به سراج التواریخ وقف گردیده، به مسکو جهت طبع فرستاد. پروفیسور گانکوفسکی بر این اثر رومودین مقدمه‌یی تحریر داشته و مسؤولیت طبع آنرا به عهده گرفته است.<sup>۱</sup>

رومودین نوشته دیگری به نام «صنعت چاپ در افغانستان» دارد. او در اثر خود بحث مفصّلی درباره سراج التواریخ و مؤلف آن به عمل آورده است.<sup>۲</sup> صرف نظر از گفته‌های کلی و عام در این نوشته، پاراگرافهای توجه برانگیزی از آن به نقل گرفته می‌شود: «... امیر امان‌الله خان در اواخر سالهای بیست سده بیستم، به جلد سوم سراج التواریخ علاقه گرفت و فصلهای اخیر آنرا که در برگیرنده سالهای نزدیکی عبدالرحمان خان با انگلیسها (سالهای هشتاد سده نوزدهم) بود عمیقاً مطالعه کرد. شواهد گنگ یا حداقل نیمه روشن مناسبات انگلیس و افغانها در سالهای هشتاد سده نوزدهم، امان‌الله خان را برآشفته ساخت، به ویژه که درباره علل اعطای نشان عالی «ستاره هند» از جانب ملکه بریتانیای کبیر به عبدالرحمان خان نهایت زیاد گفته شده بود. حادثات این دوره نهایت قراردادی و رسمی ارائه شده بود. امیر امان‌الله خان از خواندن این فصلها چنان برآشفته شد که دستور سوزاندن و دوباره نویسی آن را داد. این دستور که بیانگر گرم مزاجی امان‌الله خان و آشتی ناپذیری او با انگلیس بود، فراموشی جلد سوم سراج التواریخ را به دنبال داشت. بدینگونه جلد سوم این کتاب پوره چاپ نشد و درباره جلد چهارم آن گفته می‌شود که هیچ به چاپ آن اقدام نشد... دستور امان‌الله خان مبنی بر سوزاندن فصلهای چاپ شده جلد سوم سراج التواریخ هنوز روشن نیست که آیا امیر دستورش را در این مورد بازگرفت یا خیر. اگر دستور مذکور به کار بسته شده باشد، آنگاه قضاوت ما درباره محتوای سراج التواریخ دقیق نخواهد بود»<sup>۳</sup>

عبدالمحمد مودب السلطان نویسنده کتاب هفت جلدی امان التواریخ، از معاصران کاتب بود که هم از افادات و هم از نوشته‌های او بحیث مرجع دست اول استفاده نموده است. او خود این مطلب را در چند جا از کتابش به یاد داده است و از جمله در جایی گوید: «... در سنه ۱۳۴۰ قمری که به افغانستان مسافرت نمودم... و جناب فضایل مآب و معارف نصاب ملافیض محمدکاتب که جامع کمالات عالیه و معلومات مفیده بود...

۱- نک: پیامها و مقالات سیمینار بین‌المللی به مناسبت صدمین سالزاد فیض محمدکاتب، ۱۳۶۷، ص ۴۶.

۲- به احتمال قوی این نوشته همان اثر رومودین است که پس از وفات نویسنده به چاپ رسیده است و قبلاً از آن یاد شد.

۳- نک: «صنعت چاپ در افغانستان».

نگارنده را مرهون کلک هنر سلک خویش فرموده<sup>۱</sup>. او در پایان بحث گوید: «این بود ذکر قبایل و طوایف و اقوام افغانستان که به اهتمام عالم مدقق فرزانه ملافیض محمدخان، صاحب سراج التواریخ، به دست نگارنده این سطور حاجی میرزا عبدالمحمد اصفهانی ایرانی ملقب به مودب السلطان، صاحب چهره نما رسید و نگارش شد»<sup>۲</sup>.

از دانش پژوهان داخلی پوهاند شاه علی اکبر شهرستانی مقالت معتمی تحت عنوان «اسلوب سراج التواریخ» نوشته است. در این نوشته راجع به سیاق سخن و کاربرد صناعات ادبی و استعمال ترکیبات و اصطلاحات توجه پذیر و طرز جمله بندی در سراج التواریخ بحث می شود. استاد شهرستانی می نگارد:

«... سراج التواریخ نیز از همان دسته تاریخهایی است (تاریخهایی که در آنها جانب لفظ و معنی هر دو رعایت شده است) که در آن مطالب با شیوه بسیار ماهرانه به لباس عبارات متصنع و ادبی آورده شده است. متصنع بدین معنی که مؤلف خواسته است تا تاریخ را یک اثر ادبی آکنده از عبارات نثر فنی و منشیانه بسازد و اما به طرزیکه معنی و مطلب را قربانی آرایش کلام نکند، بلکه نویسنده قدرت طبع و احاطه ذهن خود را بر فنون ادب و کلام و دانستن وقایع چنانکه در خور است، نشان داده است.» مقاله نامبرده که در معرفی روش و اسلوب کار کاتب اهمیت فراوان دارد و بسیار جالب است، در سمینار یکصد و بیست و پنجمین سالزاد کاتب (۱۳۶۲) خوانده شده است<sup>۳</sup>.

همچنان مقالت دیگری از نویسنده مذکور به عنوان «کاربرد لغات و مصطلحات ترکی و مغولی در سراج التواریخ» در سمینار سال ۱۳۶۲ ارایه شد که سراج التواریخ را وجاهت بیشتری می بخشد.

مقاله استاد محمد صدیق روهی زیر عنوان «شیوه پرداخت سراج التواریخ» در سمینار ۱۳۶۲، مقاله پوهاند میرحسین شاه زیر عنوان «مآخذ سراج التواریخ» و مقاله پروفیسور امیرحسین عابدی در سمینار ۱۳۶۶، و مقاله استاد محمد ابراهیم عطایی به نام «صدمین سال آغاز کار وقایع نگاری ملافیض محمد کاتب که بالآخره منتج به سراج التواریخ گردید» از نوشته های قابل یادآوری پنداشته می شوند. همچنان، چند نوشته دیگر نیز در همین زمینه ارایه شده اند که سخن تازه بی در آنها کمتر می توان یافت.

در باره جلد چهارم سراج التواریخ از ۲۵ مورد تذکر در جلد سوم و اعلان چاپ آن در شماره های سال ششم سراج الاخبار افغانستانه قبلاً یادآوری شد. مرحوم پوهاند عبدالحی حبیبی از قول داکتر حسین بهروز (در سال ۱۳۶۱ در مسکو) نوشته است که او (داکتر بهروز) نسخه بی از سراج التواریخ را دیده که به خط میرزا محمد قاسم خان کابلی بوده

۱- امان التواریخ، جلد ۵، صص ۷-۸

۲- همان، ص ۱۳۲.

۳- نگاه کنید: یادنامه کاتب، به اهتمام نگارنده..

و حدود سه هزار صفحه داشت و گزارشهای دوران حبیب‌الله و حتی واقعه قتل او را شامل بوده است. این اثر در کتابخانه معارف موجود بود؛ و نیز جلد پنجم به خط خود کاتب، مشتمل بر وقایع هشت سال و سه ماه دیگر، نزد عبدالغفور غرقه دیده شده است.<sup>۱</sup> قابل یادآوری است که سراج التواریخ با آن قطع و حجم بزرگی که دارد فاقد فهرست اعلام و فهرست بسامدی (frequency) یا فهرست واژه‌یاب می‌باشد، که این امر البته در آن روزگار رواج نداشته است. از این جهت دریافت واقعات مشخص و افراد معینی از میان انبوه مطالب کتاب به سهولت میسر نمی‌شود، مگر اینکه برای دستیابی به هر موضوع و به نام شخص مطلوب، سراسر کتاب و یا حداقل بخشهایی از آن نظراندازی شود. در شرایط موجود تهیه یک فهرست دقیق اعلام از چاپ اول آن (گرچه انجام این امر با امکانات حاضر به آسانی مقدور نیست) لازم دانسته می‌شود تا امر مراجعه پژوهشگران و محققان را تسهیل نماید. افزون بر ترتیب یک فهرست اعلام از هر سه مجلد، تحشیه و تعلیق و تفسیر سراج التواریخ نیز یک موضوع با اهمیت و جالب تلقی می‌شود که باید روزی به تحقق برسد. باید یادآوری شود که فهرست اعلام جلد اول از چاپ اول سراج التواریخ با یک فهرست اختصاصی از هر سه جلد آن به وسیله نگارنده در دو دفتر جداگانه ترتیب و از طرف پوهنتون کابل به چاپ رسیده است.

### تذکره انقلاب

در میان آثار و اسنادی که در سال ۱۳۵۸ از نزد علی محمد فرزند هفتاد ساله کاتب خریداری گردید (و بعداً درباره آن حرف زده خواهد شد) کتاب تذکره انقلاب نیز موجود بود. این اثر که گزارشی دست اول از عوامل سقوط دولت امانی و حوادث چند ماه تسلط حبیب‌الله کلکانی را دربردارد، از همه آثار و اسناد دیگر مهمتر و جالبتر تلقی گردید. این نسخه که با قطع ۲۱×۱۷ در ۲۰۹ صفحه به خط نستعلیق توسط خود مؤلف کتابت شده است، حدود یک و نیم ماه از وقایع روزهای آخر حکومت حبیب‌الله را ندارد و در نتیجه ناتمام می‌باشد.

تذکره انقلاب که شامل مشاهدات و مسموعات مؤلف در همان ایام می‌باشد، سندی مؤثق است از جریانات آن روزگار، به خصوص که مؤلف بدون کدام قید و شرط و هراس از سانسور حقایق اوضاع را به ثبت آورده است. در بررسی یکی از دانشمندان وطن در پیرامون این اثر چنین آمده است: «... این اثر ثمره تلاش بیکرانه‌ای است که مؤلف در درون ماجراهای زمانی سخت بحرانی و روزگار پرتلاطم به عمل آورده و در جریان نگارش آن به پیمانانه زیاد شداید و آلام را متحمل شده است. او که بدون

۱- نگاه شود به: مقاله محمدابراهیم عطایی، روزنامه انیس، شماره ۲۳۶ (۵ دلو ۱۳۷۰).



هیچگونه تردید از اعظام دانشمندان و افاضل مؤرخان زمانش به حساب است، شایستگی و لیاقت خود را در شیوه کاربرد و نگارندگی و نحوه بیان حقایق تاریخی، در این رساله به روشنی تبارز داده است. گرچه آثار و تألیفات دیگر او نیز چنین ویژگیهایی را دارد، اما ارزشهایی که در این کتاب بازتاب می‌یابد نمایانگر امتیاز بارز آن بر سایر آثار مؤلف می‌باشد... محتوی کتاب درباره سقوط دولت امانی و به قدرت رسیدن حبیب‌الله کلکانی و علل بروز این رویداد می‌باشد... مؤلف محتوای کتاب را که روشنگر جریانهای راستین چندماهه تاریخ کشور ماست، به شیوه گزارشات روزانه تهیه کرده و نگاشته است و بر مبنای همان اسلوب، حوادث و رویدادها را روز بروز بیان می‌دارد و وقایع چندماهه را ثبت می‌نماید... کتاب بایبان وقایع روز سه‌شنبه ۲۱ ربیع‌الاول (چهارم سنبله ۱۳۰۸ و ۲۳ نوامبر ۱۹۲۹) پایان می‌پذیرد و مؤلف با عنوان کردن (روز چهارشنبه بیست و دوم ربیع‌الاول) دیگر مجال نوشتن گزارشات این کتاب را نمی‌یابد...<sup>۱</sup>

الکساندر شیکارندو که مشاور رادیو افغانستان بود، و به قول خودش مدت هفت و نیم سال پیرامون فعالیتها و نوشته‌های کاتب کار کرده، به سال ۱۹۸۰ میکروفیلم تذکره‌الانقلاب را از آرشیو ملی گرفت و به ترجمه آن پرداخت. در سال ۱۹۸۸ آن ترجمه به چاپ رسید و گویا دکتر حسین بهروز عضو آکادیمی علوم روسیه در امر ترجمه به شیکارندو یاری رسانیده است.

مترجم مقدمه مبسوط و جامعی در مورد ارزش و اهمیت این دستنویس نوشته که به وسیله شیرین محمّد به فارسی برگردانده شده و در شماره‌های ۶ و ۷ مجله غربستان (۱۳۶۷) به چاپ رسیده است.

#### خرید آثار و اسناد کاتب برای آرشیو ملی

در سال ۱۳۵۸ به سعی دا کر امیر محمّد اثیر، که به قول خودش شاگرد کاتب بوده است، علی محمّد پسر کاتب حاضر به فروش آثار و اسناد باقیمانده از پدرش گردید. وزارت اطلاعات و کلتور و وزارت مالیه به خرید آن آثار برای آرشیو ملی موافقه نمودند. هیأتی که برای ارزیابی و خرید آن آثار تعیین گردیده بود مشتمل بود به مرحوم پوهاند حبیبی، مرحوم علی اصغر بشیر، مرحوم دا کر اثیر، عبدالله شادان، مدیر آرشیو ملی و نگارنده این سطور. هیأت آثار و اسناد مذکور را که شامل ۷۶ شماره نقل فرامین، مکاتیب و دیگر اسناد، و همچنان ۴ اثر مستقل بود، ارزیابی و خریداری نمود که جمعاً به ۳۷۱۴ صفحه بالغ می‌شود. با پیدایی این آثار و اسناد بعد جدید و فصل تازه‌یی در شناخت شخصیت کاتب و معلومات قابل اعتنایی راجع به آثار ناشناخته او به میان

۱- «نظری به نسخه خطی تذکره انقلاب». متن کامل این بررسی در سپتامبر ۱۳۶۲ قرائت گردیده و بعداً در مجله کتاب و همچنان یادنامه کاتب به چاپ رسیده است.

می آید که دارای اهمیت فراوان می باشد.

در میان آثار و اسناد، نسخه دستنویس تذکره انقلاب، متمم جلد سوم سراج التواریخ (رویدادهای سالهای ۱۳۱۴-۱۳۱۹) و سواد فرامین راجع به اکمال سراج التواریخ و تألیف تاریخ انقلاب افغانستان یا تاریخ عصر امانیه از همه مهمتر می باشد. از این جمله درباره تذکره انقلاب قبلاً سخن گفته شد و از متمم جلد سوم سراج التواریخ نیز یاد آوری به عمل آمد. در اینجا سواد یک فرمان و دو سه نامه آورده می شود تا پژوهندگان تاریخ معاصر کشور از آن آگاهی داشته باشند.

نامه مؤرخ ۶ ثور ۱۲۹۹ شمسی ایشیک آقاسی (شاید ایشیک آقاسی آقای محمود) به عنوان محمد عزیز ایشیک آقاسی خارجه، میر محمد حسین ناظر علیا حضرت، حاجی عبدالخالق، میرزا فقیر محمد و حاجی شهنواز خان بدین مضمون صادر گردیده است: «از حضور مبارک برای عالیجاه ملا فیض محمد کاتب امر گردیده که وقایع ابتدای جلوس میمنت مانوس اعلیحضرت غازی را الی حال کتاب ساخته به ماشین خانه مبارکه جهت چاپ روانه کند. چون شما حاضر بوده و به اصل کیفیت پوره علم دارید، اوراق تألیف کردگی را ملاحظه و تصحیح نموده به ماشین خانه مبارکه جهت چاپ روانه کنید. علاوه بر آن وقایع زمان سلطنت خاقان مرحوم ضیاء الملة والدین و خاقان شهید سراج الملة والدین مرحوم را که سابق از این ملای مذکور کتاب ساخته، ملاحظه و تصحیح نموده برای چاپ روانه کنید. از برای ملاحظه کار مذکور از حضور انور، روزهای پنجشنبه هر هفته معین گردیده که سر از هفته هذا روزهای پنجشنبه به ارگ مبارکه به طرف سمت شمال در منزل بالا کوته کاتب مذکور می باشد که به کوته موصوف تشریف آورده به قرار فوق معمول دارید. فقط تحریر یوم دوشنبه ۶ ثور ۱۲۹۹ - از استحضاری خودها به کاغذ هذا تحریر دارید»<sup>۱</sup>.

فرمان شاه امان الله به عنوان محمود خان ایشیک آقاسی درباره اکمال سراج التواریخ و تاریخ عصر امانیه، که به خط خودش انشاء یافته، تألیف واقعات عصر امانیه را مسلم می سازد. در فرمان چنین هدایت داده شده است: «فضایل همراه ملا فیض محمد کاتب از حضور والای ما کما فی السابق به تاریخ نگاری مأمور گردیده که نسخه واقعات سراج التواریخ و واقعات عصر امانیه را انشاء الله تعالی تألیف و اجرا نماید. از برای کار تاریخ نگاری، ثبت مکاتیب و گزارشات ضروریه و اشیای خورا که جهت کار تاریخ موصوف قرار ذیل است:

« ثبت فرامین و گزارشهای ضروریه کار آمد تاریخ نویسی.

« ثبت فرامین سال اول جلوس انور والای ما که از محفل شورا و دفاتر صدور یافته است.

۱- متن این نامه در آرشیو ملی در کابل محفوظ است.

• واقعات سرگذشت و خدمات اسامی متن که بدون ملاحظه از روی صدق مرقوم دارند، از خودشان مطالبه کرده شود.

• کتب ثبت دفتر تعلقه یاور حضور، کتب ثبت فرامین تعلقه ناظر عدلیه.

• صدراعظم واقعات رفتن خود را در قندهار و واقعاتی که به وی روی داده و خدماتی که به دولت کرده.

• سردار سپه سالار بهادر غازی واردات سمت جنوبی و محاربات غزات و تدبیرات منتخبه که در قواعد حربیه اجرا نموده، کاملاً مسوده ارسال دارد.

• کتب عهد سلطنت اعلیحضرت قبله شهید مغفور، فقرات وفد که همراه ناظر داخله رفته بودند.

• کتب ثبت دفتر مکتوب نویسی حضور.

• از اشتها راتی که انتشار داده شده یک - یک قطعه.

• دوست محمدخان ناظم، واقعات سمت شرقی را.

• عبدالرحمان خان سفیر، سرگذشت هندوستان را.

اشیای خورا که و غیره قرار وجه سابق، کامل از طعام و میوه و چای و قند و ناشتا، جهت مصارف کار تاریخ که همه اجناس مذکور با اضافه ده رادو، به قیمت کتاب افزوده می شود و یک نفر فراش برای خدمات. لهذا شما را از حضور امر و اشاره فرموده می شود که به ورود فرمان هذا، ثبت مکاتیب و گزارشات ضروری کار آمد تاریخ نگاری را معمه مصارف خورا که و یک نفر فراش مطابق فوق به موجب رقعۀ خود اجرا و مطالبه می دارید که در کار تاریخ نویسی تعطیل نشده، اجرای کار آن به تعویق نیفتد و ملافیض محمدخان به درستی شاغل تالیف مذکور باشد. خاص احوالات ظاهر و علانیه را قرار شرح مندرجه فرمان هذا برای کاتب مذکور سیاهه بدهید، فقرات سرّی و خفیه که ذریعۀ اوشان اجرا شده بیرون نویسی کرده از ملاحظه حضور بگذرانند، در هر کدام که اجازت شد برای کاتب مذکور بدهند. فقط تحریر یوم چهارشنبه ۱۶ ثور ۱۲۹۹ (مزین به خط خاص حضرت والا)، مهر و امضای نقل کننده<sup>۱</sup>.

چون مکتوب ایشیک آقاسی حضور در امر مجاز بودن فیض محمدکاتب در استفاده از کتابهای سرکاری به عنوان غلام جیلانی برگد قلعه بیگی مکمل جریان تدارک تدوین وقایع عصر امانیه می باشد، نقل آن در اینجا ضروری پنداشته می شود: «چون عالیجاه فضایل همراه ملافیض محمدخان کاتب از حضور مبارک والا به کار تاریخ نویسی مقرر و جهت کارهای مذکور کتاب از تحویلخانه و دفاتر سرکاری آورده بعد فراغ واپس می برد، نامبرده بیان نمود که بهره دارهای دروازه ارگ مبارکه در حین بردن کتاب مزاحم

۱- سواد این فرمان در آرشیو ملی نگهداری می شود.

می شوند، لهذا برای شما مرقوم می شود که در وقتی که کتابهای مذکور را واپس به تحویلخانه و دفاتر می برد یا به ذریعه ملازم خود ارسال می دارد، در باب کتابهای مذکور تکت خود او درست است. بهره دارها تکت دستخطی ملای موصوف را ملاحظه کرده ضبط نموده کتابها را واگذار شوند. برای بهره دارهای دروازه خبر بدهید که قرار فوق معمول دارند. فقط ۱۵ سرطان ۱۲۹۹، امضای ایشیک آقاسی حضور<sup>۱</sup>.

از فرمان و نامه های ذکر شده واضح می شود که امان الله خان یکسال پس از رسیدن به سلطنت، کاتب را مورد دلجویی قرار داده و مجدداً به اكمال سراج التواریخ و نوشتن تاریخ عصر خودش [عصر امانیه] مأمور گردانیده، منابع کار او را از کتابهای ثبت فرامین و دفاتر دولتی و اسناد مختلف دیگر و خاطرات و محفوظات رجال معتبر وقت تعیین نموده، و حتی دفتر کار و اعاشه و پیش خدمت او را در نظر گرفته است. با ملاحظه این اسناد، در اتمام جلد سوم (که در آن موقع انجام یافته بود) و اكمال جلد چهارم سراج التواریخ و وقایع عصر امانیه که به نام تاریخ انقلاب افغانستان نیز یاد شده، دیگر هیچ شکی باقی نمی ماند. فیض محمد کاتب که تاده سال پس از این فرمان حیات داشته است در نگارش این اثرها هرگز فرمان پادشاه را نادیده گرفته نتوانسته، هم جلد چهارم سراج التواریخ و هم وقایع عصر امانیه را به پایه اكمال رسانیده است. اظهارات دا کتر بهروز به پوهاند حبیبی مبنی بر مشاهده نسخه یی از سراج التواریخ که تمام دوره حیب الله و حتی واقعه قتل او را دربر داشته، و نیز جلد پنجم آن به خط خود کاتب که دربرگیرنده حوادث هشت سال و سه ماه (سال هشتم دوره امانی - ۱۳۰۶ شمسی) بوده است، در نزد عبدالغفور غرقه، مستمسک دیگر بر تألیف و موجودیت دو جلد مذکور است. استاد شهرستانی و دا کتر محمد یعقوب واحدی نیز جلد پنجم را که نزد عبدالغفور غرقه دیده اند، به نگارنده تذکر دادند. غرقه این اثر را از کتابخانه معارف گرفته و هرگز مسترد نکرده است. در میان اسناد خانواده کاتب نامه دیگری جلب توجه می کند که به اساس آن کاتب به اكمال کتاب فقرات شرعیه مؤلف شده است. متن نامه بدینصورت است: «عالیجاه ملا فیض محمد کاتب به حفظ الهی باشند. شما قرار امر مبارک اعلیحضرت شهریار غازی برای فقرات شرعیه که جناب فضایل بنیان ملا عبدالواسع خان آخوندزاده صاحب می سازند مقرر می باشید که قرار هدایت شان کتاب موصوف را تحریر و تمام نموده و بعد از تمامی آن تصدیق شان را حاصل دارید. فقط ۱۵ جوزا ۱۳۰۰». در ظهر نامه مذکور به رنگ سرخ نوشته شده است: «روز سه شنبه ۷ سرطان از کار مذکور فارغ شده به کار سوانح عمری ایشیک آقاسی صاحب پرداختم. فقط. تا ایوم سه شنبه ۸ سنبله کار تاریخ عمومی و انقلاب افغانستان را به اسلوب درست که خودم حسب الامر اعلیحضرت به

۱- سواد این مکتوب نیز در آرشیو ملی محفوظ است.

او مشوره می‌دادم، موازی سیزده جزوه تحریر کرده است.<sup>۱</sup> از نوشته فوق ملا عبدالواسع آخوندزاده در ظهرنامه نیز معلوم می‌شود که افزون بر اتمام فقرات شرعیّه، تا تاریخ ۸ سنبله ۱۳۰۰، جزوه‌هایی از تاریخ عمومیّه (که منظور همان سراج‌التواریخ است) و انقلاب افغانستان (جنگ استقلال و وقایع دوره امانی) توسط کاتب به نگارش آورده شده‌اند.

درباره اهمیت اسناد خریداری شده از خانواده کاتب، علاوه بر موارد یادشده، چندنامه از محمود طرزی ناظر خارجیّه به نام کاتب نیز در آن وجود دارد که کاتب را عضو نظارت خارجیّه گفته است، و همچنان مقاله ممتعی توسط دکتر جلال‌الدین صدیقی زیر عنوان «اسناد آرشیفی» و نوشته پرمحتوایی به وسیله استاد حسین فرمند به نام «اسناد آرشیفی کاتب» در سمینار سال ۱۳۶۶ ارایه گردیده که به تحلیل و بررسی پاره‌یی از اسناد مذکور پرداخته و ارزش آنرا برجسته ساخته‌اند.

بی‌لزام نخواهد بود اگر یادآوری شود که مقالات ارایه شده در سمینار سال ۱۳۶۲ به نام یادنامه کاتب به کوشش نگارنده این یادداشت و مقالات سمینار سال ۱۳۶۶ به اهتمام دکتر صدیقی به نام سمینار بین‌المللی به مناسبت یکصد و سی‌امین سالزاد فیض محمد کاتب به ترتیب در سالهای ۱۳۶۵ و ۱۳۶۷ به چاپ رسیده‌اند. در قطعنامه ۹ ماده‌یی سمینار ۱۳۶۶ در مورد چاپ و تجدید چاپ بعضی از آثار کاتب، بررسی و تحشیه و تعلیق بر آثار او، جلب همکاری مؤسسات بین‌المللی به منظور تمویل پروژه‌های تحقیقاتی پیرامون آثار مذکور، نام‌گذاری محلی به نام وی در کابل و یاغزنی، و تدویر سومین سمینار بین‌المللی درباره او بعد از پنج سال، سفارش به عمل آمده است.

### ملاحظات دیگر

• در مورد لفظ «کاتب» باور بر این است که فیض محمد پس از انتصاب به دارالانشاء، نسبت داشتن خط بسیار خوب، مدت ۷-۸ سال اول را به استنساخ و کتابت آثار مورد توجه مقامات درباری و انشاء و نقل فرامین به سرآورده و خود نیز در صفحه ۸۶۸ جلد سوم سراج‌التواریخ بدین امر اشارتی دارد. اکنون افزون بر آثار پرحجم خودش، چند نسخه از بازنوشتهای او در دست است و شاید اثرهای دیگری را هم رونویسی کرده باشد که عجالتاً ما از آن آگاهی نداریم. در نتیجه فیض محمد به «کاتب» شهرت پیدا کرد. مرحوم مایل هروی در سمینار ۱۳۶۶، مقاله‌یی پیرامون تخلص کاتب ارایه نموده که جالب است. او به کلمه «کاتب» ارج زیاد نهاده و راجع به قدسیّت و ظرفیتهای این لفظ به حواله متون تاریخی سخن زده و گفته که این کلمه معنی و مفهوم وسیعی دارد و حامل

۱- اصل سند در آرشیو ملی موجود است.

معنویت زیاد است و فیض محمد آگاهانه نام کاتب را بر خود پذیرفته است.<sup>۱</sup> اما توجیه  
داکتر علی رضوی از این تخلص داهیانه و دقیق است: «... به یقین در آن (لفظ کاتب)  
تواضعی نهفته است که شایسته شأن یک عالم مؤرخ است، اما انتخاب آن خردمندانه  
و هوشیارانه بوده است زیرا که برخلاف ظاهرش این کلمه معنی بزرگ دارد که بر هر  
میرزاقلمی نمی توان اطلاق کرد. او که خود ملا بوده بهتر از دیگران می دانسته که نویسنده  
وحی الهی و محرر فرمان پروردگار را هم «کاتب» می گفته اند، کاتب وحی»<sup>۲</sup>.

جناب سید قاسم رشتیا در نوشته‌یی به نام «ملاحظات مختصر در اطراف شخصیت  
و آثار فیض محمد کاتب» (نشر شده در شماره ماه می ۱۹۹۶ ماهنامه کاروان) ملاحظاتی  
دارند که البته داکتر رضوی مقالاتی در پیرامون آن در همان نامه به نشر سپرده و نکاتی  
لازم را مدققانه یاد آور شده اند. نگارنده به صورت مشخص دو نکته را در نوشته آقای  
رشتیا قابل توضیح می دانم:

۱) «شاه امان الله نیز در نظر داشت به ادامه سراج التواریخ کتاب دیگری به نام  
امان التواریخ ترتیب نماید و این کار را به یک نویسنده ایرانی به نام میرزا عبدالحمید  
[صحیح آن عبدالمحمد است] سپرده بود...»

این برداشت درست نمی نماید، زیرا اولاً هیچ مدرکی وجود ندارد که نشان بدهد  
امان الله خان تألیف تاریخ کشورش را به یک غیر اهل وطن سپرده باشد، و ثانیاً  
امان التواریخ یک تاریخ نسبتاً عمومی است که به شتاب نوشته شده و از حوزه مورد علاقه  
مؤلف آن دور بوده است. دیگر اینکه بخش اول جلد پنجم امان التواریخ مبنی بر معرفی  
قبایل افغانستان به قلم فیض محمد می باشد، و جلد ششم آن نیز خلاصه‌یی از جلد سوم  
سراج التواریخ مربوط به هشت سال نخست امارت عبدالرحمن است و دیگر چیزی تازه  
و جالب برای افغانستان ندارد.

جناب رشتیا سواد فرمان ۱۶ ثور ۱۲۹۹ امان الله خان را در همین نوشته ملاحظه  
نمایند و توجه فرمایند که او با چه علاقه مندی فیض محمد کاتب را به ادامه کار  
سراج التواریخ و تألیف وقایع عصر امانیه مؤظف گردانیده است. این سواد فرمان که اصل  
آن به خط شاه امان الله می باشد، پایه توجه او را به تدوین تاریخ کشور و احترام به مقام  
علمی کاتب نشان می دهد.

۲) اینکه چرا فیض محمد از امان التواریخ و مؤلف آن یاد نکرده است دلیلی روشتر  
از آفتاب دارد، و آن اینکه امان التواریخ در سال ۱۳۴۰ قمری یعنی ۷-۸ سال پس از چاپ  
سراج التواریخ نوشته شده و فیض محمد از چیزی که در آن هنگام هنوز وجود نداشت

۱- نگاه کنید: پیامها و مقالات سعینار بین المللی کاتب، کابل، ۱۳۶۵، صص ۲۰۸-۲۱۳.

۲- جریده کاروان، سال ۳، شماره ۳۱ (سرطان ۱۳۷۵)، دوره جدید، کالیفورنیا.

چگونه می توانست یادآوری کند؟ اما در عوض مؤلف امان التواریخ از فیض محمد زیاده یاد کرده و از نوشته هایش استفاده نموده است. ممکن است در میان آثار چاپ نشده بعدی کاتب یادی از امان التواریخ باشد که دریافت آن جست و جوی دقیق در آثار او را ایجاب می نماید.

• در سال ۱۳۷۰ عده ای از فرهنگیان افغانستان درصدد تشکیل یک سازمان اجتماعی به نام «انجمن فرهنگی کاتب» برآمدند. با کوشش این فرهنگیان اساسنامه انجمن مذکور تنظیم گردید و مراحل قانونی آن به سر رسید و از طرف ستره محکمه وقت مهر تایید بر آن نهاده شد. اما قبل از آنکه این انجمن افتتاح گردد و به فعالیت آغاز نماید، نظام کشور تغییر پیدا کرد و افتتاح انجمن به تعویق افتاد.

• در میان پژوهشهای دیگر که در سمینار ۱۳۶۶ ارایه گردید یکی هم «کتاب شناسی کاتب» بود که نورالله ولسپال آنرا به زبان پشتو پیشکش کرده بود. این کتاب شناسی که شماره آن به ۴۷ می رسد، گرچه کامل نبود ولی چون بار اول ارایه می شد، جالب بود. کتاب شناسی مذکور بعداً توسط شخص دیگری کامل ساخته شد و به ۷۵ شماره ازدیاد یافت. شاید پس از این عنوان های دیگری نیز بدان افزوده شود.

• در نامه شماره ۴۸۸ مؤرخ ۱۳ جلدی ۱۲۹۸ شمسی نظارت خارجی به امضای محمود طرزی به کاتب، از زبان پادشاه به کاتب هدایت داده شده که راجع به قضیه پنجاه که روسها تصرف کرده اند، معلومات مفصل و لازم را تهیه نماید و به ملاحظه برساند. معلوماتی که کاتب در این زمینه تهیه کرده است حتماً مفصل و از نظر تاریخی جالب توجه خواهد بود. این اثر تا کنون به نظر نرسیده است.

### سایه روشنهایی از زندگی کاتب

آشنایی بیشتر با شخصیت علمی - سیاسی و اندیشه کاتب و درک زاویه های مختلف زندگی او، جست و جو و بررسی دقیقتر را در آثار پُربرگ او ایجاب می نماید. دقت نظر در سراج التواریخ (جلد سوم) و تذکر الانقلاب و بخشهایی از یادداشتهای او در اجرای این مأمول اهمیت بیشتر دارد، اما به فرجام رساندن اینکار به آسانی تحقق نمی پذیرد و زحمت فراوان دارد. در اینجا درباره بعضی از نکات اساسی و قابل اعتنای زندگی او به کوتاهی سخن گفته می شود که از یک مرور کلی بر تحفة الحیب و جلد سوم سراج التواریخ استنباط شده است. امکان مراجعه به تذکر الانقلاب و دیگر یادداشتهای کاتب به دست نیامد. کاتب که هزاران صفحه از سرگذشت وطن و مردم سرزمین خود را در صفحات تاریخ ثبت نموده، راجع به سوابق خانوادگی و سرگذشت خود در هیچ جا به وضاحت و بسندگی سخن نگفته است. نمای نیمرخی که در این بخش این مقاله ترسیم شده است، خطوط نقشی ناتمام از حیات علمی و سیاسی کاتب است.

پدر فیض محمدکاتب، سعید محمد - محمدخواجه بوده و در قره‌باغ غزنین می‌زیست. شرایط نامساعد اجتماعی و توالی حوادث در قره‌باغ، سعید محمد را مجبور به ترک آنجا و اقامت در «ناور» نمود که منطقه کوهستانی و مصون‌تری بود. این هجرت به سال ۱۲۹۷ قمری صورت پذیرفت. فیض محمدکاتب که علی‌الظاهر در سال ۱۲۷۸ هجری در قریه زردسنگ قره‌باغ زاده شده بود، در این هنگام ۱۸-۱۹ سال داشت. او تعلیمات ابتدایی را در زادگاه خود کسب نمود و در سال ۱۲۹۷ که پدرش به ناور مهاجر شد، راه قندهار را درپیش گرفت و در آنجا به کسب علم اهتمام به عمل آورد. احتمالاً حدود شش سال در آن شهر باقی ماند و سپس عازم لاهور گردید و مدت تقریباً دو سال (۱۳۰۴-۱۳۰۵) را در آنجا به آموزش علم و زبان به سر آورد. گرچه او خود درباره درجه و پایه تحصیلات خود چیزی نمی‌گوید، با این وصف از نوشته‌هایش می‌توان استنباط کرد که علاوه بر اتمام حد متداول علوم شرعی در آنجا، در اکمال زبان و ادبیات عرب و تاریخ و نجوم و حساب نیز اهتمام ورزید و به زبانهای انگلیسی و اردو آشنایی یافت. در سال ۱۳۰۵ کاتب از لاهور به کابل مراجعت کرد و مدت پنج سال در حوزه‌های درسی این شهر به آموختن و ارتقای دانش خود تلاش به عمل آورد و از محضر اهل فضل کسب فیض نمود. کاتب از میان اساتید خود در کابل فقط از ملا محمد سرور اسحاق‌زایی به احترام یاد می‌کند و می‌گوید که تحریر اقلیدس و خلاصه الحساب و شرح چخمنی را نزد او آموخته است. محمد سرور اسحاق‌زایی که در دفتر خاص نایب السلطنه نصرالله خان کار می‌کرد، مرد بافضیلتی بود و در سفر نصرالله خان به انگلستان نیز با وی همراهی داشت و گزارشهای سفر او را می‌نوشت که در سراج التواریخ نیز از این گزارشها استفاده به عمل آمده است. همین شخص بود که با درک شایستگی کاتب موجبات معرفی و شمول او را در دفتر خاص حبیب‌الله خان فراهم گردانید. بدین ترتیب قسمتی از تحصیلات کاتب در قره‌باغ، قندهار و لاهور به پایان آمد و قسمت دیگر آن در کابل به فرجام آورده شد. به گزارش محترم محمد ابراهیم عطایی، کاتب مدتی در مدرسه شاهی که شخصیت‌های علمی نزدیک به آن در آن تدریس و تحصیل می‌کردند، نیز درس خوانده است.<sup>۱</sup>

جاها و سالهای تحصیلات کاتب را می‌توان بدینگونه مشخص و جمع‌بندی کرد:

قره‌باغ ۱۲۸۵-۱۲۹۷ قندهار ۱۲۹۷-۱۳۰۳

لاهور ۱۳۰۴-۱۳۰۵ کابل ۱۳۰۵-۱۳۱۰

و مدرسه شاهی که شاید بین دو تا سه سال بوده باشد.

اگر بعضی از وقفه‌ها را نسبت بروز حوادث و عوامل دیگر که در جریان تحصیل کاتب واقع شده باشد (که حتماً شده است) به این حساب در نظر بگیریم، باز هم مدت



تحصیل او بیشتر از بیست سال رادربر می‌گیرد.

تاریخ شمول کاتب به دارالانشاء و مجلس تألیف به قول خودش سال ۱۳۱۰ هجری است که تا هنگام مرگ حبیب‌الله خان در سال ۱۳۳۷ هجری - یعنی مدت ۲۸ سال - پیوسته با او کار کرد و آثار متعددی تألیف نمود و تعدادی از کتابهای قابل توجه را به بازنویسی آورد. پس از مرگ امیرحبیب‌الله به وظیفه او در دارالانشاء خاتمه داده شد و کاتب به عضویت دارالتألیف و نظارت خارجه درآمد<sup>۱</sup> و در تنظیم و تصحیح کتابهای درسی سهم گرفت و مدتی هم به حیث معلم در مکتب حبیبیه تدریس می‌کرد. پس از گذشت دو سال که از کار نگارش تاریخ رسمی منفصل گردیده بود و فراغت خاطر داشت، باز به سال ۱۲۹۹ شمسی امان‌الله خان او را مورد توجه قرار داد و به نوشتن ادامه سراج‌التواریخ و وقایع عصر امانیه و فقرات شرعیّه موظف گردانید و علاوه بر آن در وظایف متعدد دیگر هم از اعتبار او استفاده به عمل آمد. در ۱۳۰۷ شمسی کاتب از طرف حبیب‌الله کلکانی برای حصول بیعت از هزاره‌جات با هیأتی از افراد سرشناس از جمله نورالدین خان و آغا میرآغاخان و خلیفه غلام حسن به بهسود اعزام گردید ولی با عدم موفقیت عودت نمود. حبیب‌الله در عدم بیعت مردمان هزاره‌جات، کاتب را محرک و مؤثر پنداشت و مورد سرزنش قرار داد.

کاتب علاوه بر هند آن روز که برای تحصیل رفته بود، باری هم در اواخر دوران زندگی خود به ایران سفر کرد. در آنجا علاوه بر معالجت خود با دوستان و فضیای آن دیار ملاقاتهایی انجام داد و احتمال است که نسخه یگانه کتاب فیضی از فیوضات را در همین سفر به مهدی فرّخ که با هم رابطه دوستانه داشتند، سپرده باشد. وفات فیض محمدکاتب به تاریخ ۱۶ شعبان ۱۳۴۹ هجری در کابل واقع شد و «طوفان غبار» ماده تاریخ آن است و مدفن او در بالاجوی چند اول قرار دارد.<sup>۲</sup>

### دانشگاه علوم انسانی

۱- مکتوب شماره ۴۹۷ مؤرخ دلو ۱۲۹۷ به امضای محمود طرزی در آرشیو ملی موجود است.

۲- بعضی از نویسندگان گرامی راجع به کاتب و آثارش، از نوشته‌های قبلی این حقیر، با تحریف یا به عین صورت، نقل نموده و ذکر منبع را از یاد برده‌اند. برای نمونه از جناب حاج کاظم یزدانی باید یادآوری نمود که در مجله سراج مقالتهی راجع به کاتب به نشر رسانده و در آن از نوشته‌های نگارنده بدون ذکر مرجع و نشان دادن یکی دو مأخذ به طور خلاف واقع استفاده فراوان به عمل آورده و خود سخن تازه‌ای اربابه نفرموده‌اند. این کار مغایر اصول تحقیق و خلاف سنت مطبوعات است. علاوه بر آن موصوف در نوشته خود دچار چند اشتباه گردیده است که باید یادآوری شود. ایشان ادعا کرده‌اند که گویا کاتب به زیارت نجف اشرف رفته، چند نسخه قرآن کریم به خط خود او باقی است، آثار بجامانده از نزد خانواده‌اش ضبط گردیده، و در حواشی امان‌التواریخ به نقد پرداخته است و چند ادعای دیگر. تا آنجا که من در آثار کاتب جست و جو نموده‌ام هیچ یک از موارد ذکر شده دارای صحت نمی‌باشد، یعنی اینکه کاتب به نجف نرفته است، هیچ نسخه‌ای از قرآن کریم به خط او موجود نیست، آثار و اسنادش از خانواده‌اش ضبط نگردیده بلکه خریداری شده، و در حاشیه امان‌التواریخ نقد نوشته است.